



داشت. «پوریای ولی که برای نماز رفته بود، از پس پرده این ناله را شنید. از دوستان ایرانی اش پرسید: «این زن که بود؟ گفتند: «مادر کشتی گیری است که فردا تو با او پیکار خواهی کرد». گفت: «چه زاری و ناله دردناکی داشت. او از خدای خودش می خواست که فردا فرزندش پیروز میدان باشد. فردا روز در میدان کشتی، با اینکه همه می دانستند «پوریا» یال و کوپالی دارد و برتر از کشتی گیر رویه رو است، او پشت خود را هنرمندانه به خاک رساند و شکست خورد! و آنگاه که به او گفتند: «چرا چنین کردی؟» گفت: «ما در میدانی بزرگتر پیروز شدیم! ما پشت‌مان را به خاک می‌رسانیم تا دل مادری ننشیند» این بیت از اوست: «فنادگی آموز اگر طالب فیضی! هرگز نخورد آب زمینی که بلندست».

تاجیک‌ها: سرمایه‌های فرهنگی ما ایرانیان

تاجیکانی که در تاجیکستان و ازبکستان زندگی می کنند، سرمایه‌ای همیشگی برای ما ایرانی‌ها هستند. در خود ازبکستان، تاجیک‌ها در آمار و شمار، تا اندازه‌ای نزدیک به ازبک‌ها هستند. تاجیک‌ها خود را از نگاه و نگره فرهنگی و پیشینه دانش و دانشوری از ازبک‌ها برتر و بالاتر می‌دانند. تازه، تاجیک‌های ازبکستان، یعنی مردم سمرقند و بخارا و دیگر استان‌های فارس نشین، خودشان را از تاجیک‌های تاجیکستان باهوش‌تر می‌دانند و می‌گویند ما «تاجیک شهری» هستیم، در حالی که تاجیک‌های تاجیکستان، «تاجیک‌های کوهی» هستند. شاید آنها را برای اینکه بیشتر خاک تاجیکستان، کوه و رشته‌کوه است، «کوهی» می‌خوانند، نه اینکه بخواهند خویشان و هم‌زبانان خود را کوچک

بشمارند. آنان می‌گویند که ما چون در سمرقند و بخارا، دولت‌داری و شهریاری ایرانی را آزمونید، (سامانیان با پادشاهی «امیراسماعیل سامانی» در بخارا بوده، با دبیری و دیوانی آشناتر هستیم.

میزبانی ازبک‌ها از نویسنده ایرانی

این هم گفتنی است که نویسنده پیشرو و پیشاهنگ ما «صادق هدایت» هم در آذرماه سال ۱۳۲۴ خورشیدی، برای پیش‌باش در بیستمین سالگرد بنیادگذاری «دانشگاه ملی تاشکند»، یعنی ۷۹ سال پیش، از تهران همراه با دکتر «علی‌اکبر سیاسی»، فرشتین آن روز دانشگاه تهران و دکتر «فریدون کشاورز» از خراسان به تاشکند رفت. اول در تونس به دیدن آرامگاه خداوند سخن «فردوسی» رفت و چند ساعت در کنار آرام‌جای آن بزرگ به سر برد. در تاشکند هم به دیدن زادگاه و گور «رودکی» پدر سخن و سرایش پارسی در شهر «بنجکنت» کامیاب شد. هدایت، پانزده روز و به گفته برخی دیگر، نزدیک به یک ماه، میهمان ازبک‌ها و تاجیک‌ها بود و از دست‌نوشته‌های فارسی که در دانشگاه آنجا نگهداری می‌شد و برایش چشمگیر بود، دیدن کرد و گفته‌اند که از گردآوری نسخه‌های دست‌نویس فارسی در آن دانشگاه، بسیار خوش‌آمد

واپسین سخنم درباره مردی است که به اندازه یک سازمان، تلاش و کوشش فرهنگی می‌کند: «علی‌دهباشی» سردبیر ماهنامه «بخارا». او چندی پیش، در گفت‌وگویی شیرین با دوستانش، سخنی گفت که بازتاب نیکویی در میان ایران‌دوستان یافت. چکیده گفته‌هایش این بود که: هر ایرانی اگر به سمرقند و بخارا نرود و آن دو شهر را به دل و دیده نبیند، چیزی از ایرانی‌بودنش کم است! این شیرین‌ترین دیدار برای هر ایرانی خواهد بود.

راه‌های نرفته دیپلماسی فرهنگی

چهار پیشنهاد برای برون‌رفت از سروسامان آشفته‌ی زبان فارسی در آسیای‌میانه می‌دهم که امیدوارم کوشی را برآشوبد و اندیشه‌ای را بیدار نماید که آن نگاه و نگره فرهنگی و رستم سمرآبد تا دست برگشاید! و کاری کند کارستان!

نخست: نویسه و دبیره فارسی‌تا جایی که شدنی است و راه می‌دهد، به دست کاربدستان دلسوز ایرانی در تاجیکستان، ازبکستان و کشورهای دیگر آن سامان زنده شود. اگر نویسه پارسی زنده نشود، زبان فارسی چند سال دیگر، کم‌رنگ‌تر از اکنون شده، از میان می‌رود که امیدوارم چنین مباد! دوم: دست‌نویس‌های تاریخی، گنجینه‌های ارزشمند زبان فارسی

تنهایی زبان فارسی در سرزمین ازبک‌ها

زبان فارسی در ازبکستان، تنهاست و باید به‌دانش رسید. دیری است که زبان فارسی، هم در ازبکستان و هم در جاهای دیگر آسیای‌میانه، وضعیتی دل‌آزار و جایگاهی نگران‌کننده دارد. تنهایی و دل‌آزاری‌اش در این است که از سوی «ایران» به فرنام یک کشور برجسته فارسی‌زبان که آوازه‌ای در جهان دارد، چندان پشتیبانی نمی‌شود! ایران‌دوستان و فارسی‌آموزان آنجا بارها با شگفتی از ما که دست‌اندرکار آموزش زبان فارسی بودیم، می‌پرسیدند: «چرا کشور شما برای پیشرفت زبان فارسی در اینجا برنامه منسجم و هدف‌مندی ندارد؟» من به راستی، داغ این‌داستان را ب‌ردل دارم. در سمرقند و بخارا می‌دیدم که تاجیک‌ها زیباتر و دلنشین‌تر از کویش من و شما، به پارسی سخن می‌گویند و سرود می‌خوانند؛ ولی هرگاه که گفتم نام‌تان را روی این برگه بنویسید، می‌دیدم که نام‌شان را به روسی می‌نویسند! آنگاه آسمان دلم ابری می‌شد که چرا بیست میلیون تاجیک پارسی‌زبان در این سرزمین، نام خودشان را نمی‌توانند به پارسی بنویسند؟ آنان با «دبیره پارسی» بیگانه و ناآشنا هستند. عثمانی‌ها در درازنای تاریخ و سپس‌تر، روس‌ها در این دویست سال پایانی، همه کوشش‌نااروا و نایجای خودشان را به کار گرفتند تا در آسیای‌میانه، زبان فارسی را کنار زنند و از چرخه زندگی همگانی مردم بیرون اندازند و سوگمندانۀ تا اندازه‌ای بسیار کامیاب شده‌اند. انگلیس در کشور پهناور هند که خویشاوند باستانی ماست، همین آسیب و گزند را بر سر زبان فارسی آورد. «آتاتورک» نیز در ترکیه با آن پیشینه دوستداری زبان و ادب پارسی به روزگار عثمانی، همین بی‌مهری را با زبان فارسی پیش گرفت. چون نیک بنگریم، زبان فارسی از چند سو دچار گرفتاری است. ما باید رویکردها را را دیگرکنیم و درست ببیندیشیم که در زمینه فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، دوستان ما کیانند و دشمنان ما چه کسانی هستند؟ آنگاه خواهیم دید که این یادگار نیاکان ما تا چه اندازه تنهاست! در ازبکستان مشکل دیگری هم گریبان زبان فارسی را گرفته‌و آن، کینه تاریخی آنان از ایران است که به ۴۰۰ سال پیش برمی‌گردد. زمانی که «شاه اسماعیل صفوی»، با ازبک‌ها درگیر بود و در جنگی، «شهبیک‌خان» ازبک را دست بسته گرفتار کرد.

زبان فارسی دارد فراموش می‌شود. گویی همه راه‌ها بر تاجیک‌ها بسته شده و شناسنامه‌های آنها را هم دیگر کرده‌اند! به گفته هم‌زبانان ما، نویسه و دبیره فارسی هم این اندازه روایی ندارد که دختر و پسر تاجیک، بتوانند نام‌شان را بنویسند. از سوی دیگر، کاری هم برای فارسی‌آموزان پیدا نمی‌شود! نمی‌دانم چرا برخی از بالاشینان آنجا، از تاجیک‌ها می‌پرهیزند و می‌هراسند؛ پنداری اگر تاجیک‌ها توان و نیرویی بگیرند، درس‌ساز می‌شوند! که به راستی چنین نیست. آنان سال‌ها و سده‌ها با هم زیسته و بود و باش و دوستی و خویشی داشته و دارند. چه جای نگرانی است؟!

هستند که با دست، نوشته شده و اینها

در نسک‌خانه‌های ازبکستان، چشم به راه بازیبنی و بازشناسی دانشمندان و نسخه‌پژوهان کارآزموده هستند. پولی باید باشد و سرمایه‌ای که آنها را با همکاری دانشوران ازبک و تاجیک، لغزش‌گیری و سپس به دست چاپ سپرد. در این کار، هم سود ازبکستان است و هم سود ما ایرانی‌ها که بر دوستی میان ما خواهد افزود.

سوم: سخنگویان و چاهه‌سرایان تاجیک و ازبک را به سرایندگان ایرانی پیوند بدهیم. آنان نباید گمان کنند که از ما دور افتاده‌اند و از یاد رفته‌اند. برجستان و سرامندان ایرانی هم بایسته است که روی دل‌شان به سوی سمرقند و بخارا باشد.

چهارم: زودن تیرگی‌ها و بدگمانی‌ها. تا زمانی که این بدگمانی‌های ناخواسته در اندیشه و خیال برخی ازبکان و

قدرت نفوذ تعاملات فرهنگی

اکنون زبان فارسی در سرزمین زبان فارسی، بشدت زیر فشار زبان ازبکی قرار گرفته است. زبان فارسی در ازبکستان وضع خوبی ندارد اما دولت‌ها هم برای بهبود این وضعیت کار چندانی نمی‌توانند انجام دهند؛ چون دولت‌ها محدودیت‌های خود را دارند و رفتارهای رسمی‌شان زیر ذره‌بین است. در گذشته «دین»، «زبان» و «فرهنگ» را بیش از حاکمان، بازگانان و حتی مردم عادی گسترش می‌دادند. امروز در آسیای مرکزی هم باید چنین چیزی رخ دهد. «خط» یکی از مشکلاتی است که بر سر راه احیای زبان فارسی قرار گرفته است، ولی واقعیت این است که نه ازبکستان و نه حتی تاجیکستان اجازه نمی‌دهند خط را تغییر دهید، چون خودشان آگاهانه خط را تغییر داده‌اند. در ترکیه هم دانسته این کار انجام شده است. اگر خط به بستر اصلی‌اش باگردد، کار اثرگذاری فرهنگی برای ایرانیان آسان می‌شود، ولی آنان هرگز اجازه تغییر خط را نمی‌دهند.

بنابراین باید از «دیپلماسی عمومی» و «فرهنگ عمومی» بهره گرفت و از ظرفیت‌های آن استفاده کرد. چنانکه امروزه به برکت سفر زائران ایرانی به کرپلا و نجف، عراقی‌های بسیاری در این دو شهر، فارسی حرف می‌زنند. در واقع «تجارت» و «زیارت» موجب زنده شدن زبان فارسی در این دو شهر شده است. برای جان گرفتن دوباره زبان فارسی در سمرقند و بخارا باید از همین نمونه استفاده کرد. یعنی حتماً به سمرقند و بخارا هم برویم؛ با خانواده هم برویم و خرید هم بکنیم. اگر پول گردشگر فارسی‌زبان به آنجا برسد، آنان خودشان فارسی را حفظ می‌کنند. متأسفانه در شرایط کنونی هزینه این سفر زیاد است. نیاز است در این خصوص تدابیری اندیشیده شود تا هزینه سفر کاهش یابد.

دولت‌ها کار چندانی نمی‌توانند بکنند. اگر از ظرفیت فرهنگ عمومی بهره نگیریم، زبان فارسی در زادگاهش می‌میرد. به همین خاطر، می‌گویم: «تکتک ما مسئولیم». تکتک ما نسبت به این فرهنگی که نیاکان ما طی چند هزار سال به ما به میراث سپرده‌اند، مسئولیم و باید از آن نگهداری کنیم. یکی دیگر از راه‌ها این است که رفت و آمد و تجارت با ازبکستان افزایش یابد؛ در این امر، سود هر دو ملت نهفته است.

پی‌نوشت:

مکتوب‌های حاضر متن ویرایش و تلخیص شده سخنرانی‌های جواد جلالی کیاسری و آرش ایرانپور است که با عنوان «زبان فارسی در ازبکستان» در سلسله نشست‌های «گفتارهایی در پیاب وراره» ارائه شده‌اند. این سلسله نشست‌ها به میزبانی کانون ایران‌شناسی دانشگاه تهران و با همکاری گروه مطالعات منطقه‌ای و مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران برگزار می‌شوند.



ما یک «ایران»

داریم و یک

«جهان ایرانی».

ایران، مرزهایی

شناخته‌شده

دارد و همه ما

گستردگی و

پهنوری‌اش

را می‌دانیم.

ولی یک «ایران

فرهنگی»

نیز داریم که

گستردگی و

پهنوری‌اش

چندین برابر

این ایران

کنونی است

که مرزهای آن

یک سرش به

«کاشغر» چین

می‌رسد و سر

دیگرش به آن

سوی «بالکان»

در اروپا و از

دیگر سو به

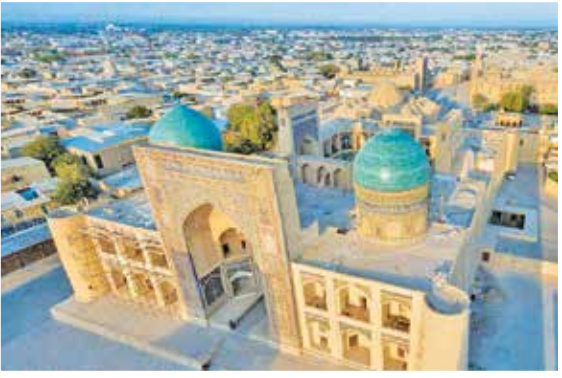
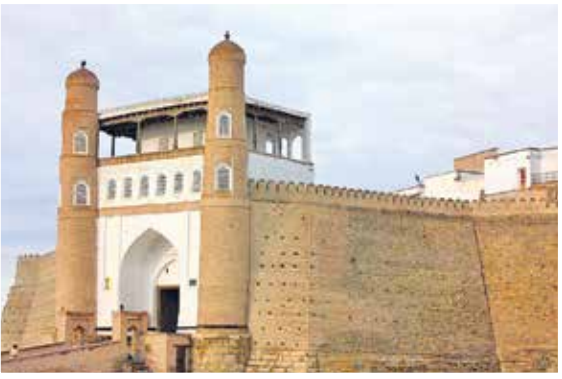
«سارایوو»،

پایتخت کنونی

کشور «بوسنی

و هرزگوین»

می‌رسد



شهر صحبت می‌کنیم، می‌توانیم داستان‌محوری شاهنامه را در آنجا درک کنیم؛ شما در شهرها تاجیک‌ها را می‌بینید و در قشلاک‌ها یا روستاها، رد تاجیک‌ها کم‌رنگ می‌شود. البته پس از فروپاشی، روز به روز ازبک‌ها بیشتر به شهرها وارد شدند. پس از فروپاشی، در آمارهای رسمی می‌بینید که تنها ۴۰۹ درصد تاجیک وجود دارد. این آمار تغییر نمی‌کند؛ یعنی از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۵، این عدد همچنان ۴۰۹ درصد باقی مانده است. یک بار در مقطع کوتاهی در ویکی‌پدیا دیدم که ۱۵ درصد نوشته بودند، اما بلافاصله آن را ویرایش کردند. شمار تاجیکان حدود سی درصد جمعیت است و خود مردم بومی هم این را اذعان می‌کنند؛ تاجیک‌های بیرون و حتی مردم عادی ازبک نیز به نوعی این را تأیید می‌کنند. ما تاجیک‌های زیادی داریم که در واقع زبان‌زده شده‌اند و از نظر زبانی ازبکی شده‌اند، بنابراین شما ازبک‌های بسیاری را می‌بینید که چهره آنها کاملاً ایرانی یا دورگه است. این موضوع بسیار عجیب و غریب است. شاید بگویید مهم نیست، اما در جنگ داخلی تاجیکستان، اگر